



واکاوی علل بحران سیاسی لبنان (۲۰۰۵-۲۰۱۹)

سید امیر نیاکویی^۱ | سید حسین موسوی کردمیری^۲

چکیده

شرایط سیاسی-اجتماعی ناهمگون و موزاییکی لبنان که ریشه در تاریخ این کشور دارد، اصلی‌ترین دلیل شکل‌گیری ناآرامی‌ها و عدم اجماع نخبگان سیاسی برای ایجاد مصالحه بین گروه‌ها و جریان‌های قومی و مذهبی در داخل این کشور است. اما در کنار عامل فوق، عوامل دیگری نیز در این زمینه دخیل هستند. پژوهش حاضر سعی دارد با رویکردی تبیینی و شیوه گردآوری کتابخانه‌ای به این سؤال پاسخ دهد که؛ مهم‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار در شکل‌گیری بحران سیاسی لبنان و گسترش آن بر دیگر حوزه‌ها بین سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۹ چه بودند؟ در این پژوهش، نویسندگان با بهره‌گیری از رویکرد سطح تحلیل و همچنین رویکرد امنیتی لیتل که به انسجام سیاسی-اجتماعی و نوع محیط امنیتی می‌پردازد، نقش مؤلفه‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را مورد واکاوی قرار می‌دهند. یافته‌ها نشان می‌دهد که اختلافات داخلی بین گروه‌های مختلف قومی و مذهبی باعث ضعف نهاد دولت و فراهم کردن زمینه برای نقش آفرینی بازیگران خارجی در سپهر سیاسی لبنان شده است. در کنار مؤلفه‌های داخلی، نقش مداخله‌گرایانه بازیگران خارجی و ائتلاف آن‌ها با گروه‌های قومی و مذهبی با هدف دستیابی به منافع مورد نظر خود، باعث عدم حصول یک توافق جمعی در میان نخبگان سیاسی این کشور شده است. این مسئله معضل چندپارگی، بی‌ثباتی و بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عمیق لبنان در طول سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۹ را دو چندان نمود.

واژگان کلیدی: لبنان، جامعه موزاییکی، بحران سیاسی، گروه‌های داخلی، بازیگران خارجی

شماره ۴ (۳۱)

سال ۱۰
زمستان ۱۴۰۲

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:

۱۴۰۲/۱۰/۲۰

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۲/۱۲/۰۷

صص: ۱۸۷-۲۱۱



DOI: 10.27834/CSIW.2401.1349.4.31.9

۱ دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران (نویسنده مسئول) niakooee@guilan.ac.ir

۲ دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه گیلان، رشت، ایران hossein.mousavi78s@gmail.com

استناد: نیاکویی، سید امیر و موسوی کردمیری، سید حسین. (۱۴۰۲). واکاوی علل بحران سیاسی لبنان (۲۰۰۵-۲۰۱۹). بحران پژوهی جهان اسلام، ۱۰(۴)، ۱۸۷-۲۱۱.



این مقاله تحت لیسانس آفرینندگی مردمی (Creative Commons License- CC BY) در دسترس شما قرار گرفته است.

مقدمه

در سال ۱۹۱۶ زمانی که قرارداد سایکس-پیکو بین نمایندگان دولت انگلستان و فرانسه به انعقاد رسید، مناطقی مانند عراق، سوریه، فلسطین و لبنان امروزی که پیش از این تحت سلطه امپراتوری عثمانی بودند، با مذاکراتی که رضایت طرفین مذاکره کننده را در برمی داشت، تحت قیمومیت دولت انگلستان و فرانسه در آمدند. این توافق و مرزبندی‌های تحمیلی که بسیاری از ابعاد وجودی آن در نظر گرفته نشد، مشکلات گسترده‌ای را به ارمغان آورد. از جمله مشکلاتی که پس از این به صورت بحران طولانی مدت جلوه کرد، تفاوت‌های قومی، فرهنگی و مذهبی در کشورهای تازه تشکیل شده بود که ناآرامی‌های بی‌پایان و جنگ‌های داخلی را در این کشورها به وجود آورد. عدم شکل‌گیری دولت-ملت به شیوه اروپایی و بحران هویت در کشورهای فوق، چالش‌های زیست‌جمعیتی را دشوار کرد و در ساختار سیاسی، نقش‌آفرینی جریانات غیرهمسو که برای دستیابی به قدرت هر چه بیشتر خود و تضعیف طیف‌های مقابل تلاش می‌کردند را، روزبه‌روز دشوارتر ساخت. ضعف دولت در چنین شرایطی، جدای از اینکه تأثیرات فراوانی بر ابعاد مختلف زندگی مردم از جمله وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، رفاهی و... می‌گذارد، محلی برای رشد جریانات تکفیری فراهم می‌کند که از شرایط موجود در جهت نیل به اهداف خود استفاده می‌کنند. همچنین زمینه‌ساز حضور و نقش‌آفرینی دولت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای همراهی با برخی گروه‌های داخلی می‌شود که هدف نهایی و اصلی بازیگران خارجی در عرصه داخلی کشورهای ضعیف، کسب هر چه بیشتر منافع ملی خود از طریق نفوذ و تأثیرگذاری بر احزاب و گروه‌های دخیل در قدرت است. لبنان به‌عنوان دومین کشور کوچک پس از بحرین در منطقه غرب آسیا، به خاطر ترکیب جمعیتی، نژادی، قومی و مذهبی چندپاره‌ای که دارد، به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین جوامع پرآشوب و ناآرام منطقه و شاید بتوان گفت جهان، شمرده می‌شود. این کشور به خاطر ساختار اجتماعی موزاییکی، همواره با نزاع‌های طولانی مدت میان گروه‌های داخلی روبرو بوده است. سابقه جنگ داخلی که سرنوشت چند نسل را در این کشور تحت تأثیر قرار داد، خود گواه ماجرا می‌باشد. همچنین به خاطر برخورداری از موقعیت ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئوکالچر، از زمان استقلال در سال ۱۹۴۳ تا به امروز، محل نقش‌آفرینی قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از جمله ایالات متحده آمریکا، فرانسه، سوریه، ایران، عربستان و اسرائیل بوده است. هر یک از این بازیگران با در نظر

فصلنامه بحران پژوهی جهان اسلام

گرفتن اوضاع نابسامان لبنان و عدم توانایی دولت در حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی و مرزی و عدم کنترل سیاسی، با توسل به برخی از گروه‌های داخلی در این کشور به نقش آفرینی و دخالت در امور داخلی آن اهتمام ورزیده‌اند. در ادامه و پس از بررسی چارچوب مفهومی، ابتدا به طور مختصر به ریشه‌های بحران در لبنان پرداخته خواهد شد و پس از آن، عوامل مؤثر داخلی و خارجی در بحران سیاسی موجود در این کشور از سال ۲۰۰۵ تا سال ۲۰۱۹ مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

۱- پیشینه پژوهش

عباسی و صادقی (۱۳۹۱)، در مقاله «تأثیر منافع آمریکا و فرانسه بر روابط ایران و لبنان (مطالعه موردی ترور رفیق حریری)»، سیاست‌ها و منافع آمریکا و فرانسه در لبنان، بخصوص در زمان ترور رفیق حریری و پیامدهای آن بر روابط جمهوری اسلامی ایران و دولت-ملت لبنان را مورد بررسی قرار دادند. نتیجه پژوهش حاضر این گونه بود که با وجود اثرگذاری سیاست فرانسه و آمریکا بر روی احزاب و گروه‌های مخالف ایران در لبنان و مخالفت گروه‌های فوق در برابر شکل‌گیری اتحاد استراتژیک ایران و لبنان، اما روابط دو کشور در سطح بالایی حفظ شد و ایران از طریق حزب‌الله توانست تأثیر زیادی در لبنان برجای بگذارد.

زهرانی و ملکی (۱۳۹۵)، در مقاله «جامعه‌شناسی سیاسی و فرقه‌گرایی در لبنان»، با طرح این سؤال که چرا و چگونه دموکراسی اشتراکی در لبنان می‌تواند صلح و ثبات را در این کشور به وجود آورد؟ به این نتیجه رسیدند که هر چند دموکراسی اشتراکی نمی‌تواند مدلی ایده‌آل برای جامعه چندپاره لبنان باشد، اما می‌توان آن را برای برقراری صلح و انتقال به سوی دموکراسی کامل دید؛ زیرا بر اساس تقسیم قدرت بین فرقه‌های مختلف، همه گروه‌های سیاسی نفع خود را در مصالحه و همکاری می‌بینند تا در جنگ. علی‌رغم نتیجه‌ای که نویسندگان مقاله فوق به دست آوردند، اما با وجود قراردادهای منعقد شده برای حفظ ثبات و صلح، بارها شاهد تشدید بحران در لبنان بر سر دستیابی به قدرت بیشتر از طرف گروه‌های مختلف بوده‌ایم.

بخشی و همکاران (۱۴۰۰)، در مقاله «فرایند دولت-ملت‌سازی و نقش آن در شکل‌گیری بحران لبنان»، این پرسش را مطرح می‌کنند که موانع اصلی موفق نشدن دولت-ملت‌سازی در خاورمیانه و به‌ویژه لبنان چه بوده است؟ آن‌ها به این نتیجه می‌رسند که دولت-ملت‌سازی بیش از آنکه چاره‌ای

واکاوی علل بحران سیاسی لبنان (۲۰۱۹-۲۰۰۵)

برای حل بحران‌های خاورمیانه داشته باشد، به چالشی برای نخبگان این منطقه تبدیل شده است. در لبنان نیز نه تنها شهروندان با یکدیگر پیوندی ندارند، بلکه با حاکمیت نیز ارتباط خاصی ندارند و با وجود شعار دموکراسی، مردم در برابر دولت مردان قرار گرفته و در اعتراضات، خواهان کناره‌گیری آن‌ها هستند.

در مجموع با بررسی پژوهش‌هایی چند در این زمینه، مشخص شد که علی‌رغم وجود آثاری فراوان و ارزشمند، اما بیشتر آن‌ها صرفاً یا به رقابت و اختلاف میان دو بازیگر خارجی در لبنان پرداخته‌اند و یا چرایی و چگونگی بحران در این کشور را با توجه به ساختار چندپاره مورد بررسی قرار دادند؛ اما نوآوری پژوهش حاضر در این است که با رویکردی جدید به بررسی لایه‌های تأثیرگذار داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در چرایی و چگونگی تداوم لبنان پرداخته است و نقش ترکیبی و به هم پیوسته آن‌ها را با یکدیگر مورد واکاوی قرار داده است. در این راستا نویسنده از رویکرد ریچارد لیتل که بحران‌های امنیتی را از منظر انسجام سیاسی و اجتماعی و نوع محیط امنیتی بررسی کرده و حالت‌های مختلفی را متمایز می‌کند، بهره برده است.

۲- چارچوب مفهومی: سطح تحلیل و رویکرد امنیتی لیتل

در رشته روابط بین‌الملل، موضوع «سطح تحلیل» از مهم‌ترین مباحث روش‌شناختی به حساب می‌آید که از طریق آن و با توجه به موضوع پژوهش، سطوح مختلف تحلیل مورد بررسی و استفاده قرار می‌گیرد. در این پژوهش نیز با استفاده از مفاهیم سطوح تحلیل که در ادامه بررسی می‌شود، در یک تقسیم‌بندی سه سطحی شامل نقش عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی به واکاوی موضوع مورد بحث پرداخته خواهد شد.

نظریه سطوح تحلیل، اول بار توسط کنت والتز پا به عرصه روابط بین‌الملل گذاشته است. اما به طور تخصصی، دیوید سینگر در سال ۱۹۶۱ در مقاله «مسئله سطوح تحلیل در روابط بین‌الملل» از آن یاد کرده است. سینگر سطح تحلیل را جهت‌گیری تحلیل‌گران در برخورد با یک مسئله مطرح می‌کند که از طریق آن می‌توانند به عناصر یا به نظام توجه کنند. در روابط بین‌الملل، عناصر معمولاً دولت‌ها و نظام، نظام بین‌المللی هستند. از نظر وی تحلیل علمی روابط بین‌الملل باید از سطحی که مطابق آن عمل می‌کنند آگاهی داشته باشند؛ زیرا هم تمرکز بر دولت و هم تمرکز بر نظام در

توصیف، تبیین و پیش‌بینی یک موضوع، ابعاد و جنبه‌های خاصی را در نظر می‌گیرد (Diez; Bede, 2014: 147). هر چند از منظر روش‌شناسی در دوران جنگ سرد رویدادهای بین‌المللی تنها در دو سطح ملی و بین‌المللی مورد بررسی قرار می‌گرفتند، اما در مسائل امروزی دو سطح فروملی و جهانی نیز به آن افزوده شده است. در بخش فروملی به بررسی نقش و رویکرد گروه‌های هویتی و در بخش جهانی به مسائلی چون تروریسم، مواد مخدر، آلودگی‌ها و نظریات سبز پرداخته می‌شود (Qawam, 2017: 19). از این‌رو، نگاه روشی به روابط بین‌الملل را از منظر سطح تحلیل می‌توان بررسی کرد که واقعیت را مد نظر قرار می‌دهد. سطح تحلیل از چهار جهت مورد واکاوی قرار می‌گیرد: سطح کلان، سطح خرد، سطح تلفیقی و سطح کلی. در سطح کلان بسته به آنکه ساختار چند قطبی باشد، کارآمدی بازیگران فرق می‌کند. در سطح خرد با در نظر گرفتن مسائل دولت ملت، نقش بین‌المللی قدرت‌ها متفاوت است. سطح تلفیقی، «برآیند محذورات بین‌المللی و مقذورات ملی است»، در نهایت سطح کلی، عوامل دخیل در سیاست جهان مانند منافع ملی و امنیت ملی را مورد بررسی قرار می‌دهد (Seifzadeh, 2011: 90).

تقسیم‌بندی سطوح تحلیل از منظر والتر در کتاب انسان، دولت و جنگ را می‌توان از تأثیرگذارترین تقسیم‌بندی‌ها در این زمینه عنوان کرد. او سه سطح از تحلیل را در نظر می‌گیرد: سطح تحلیل فردی؛ علت وجودی مسائل را در تصمیم‌گیرندگان و رهبران می‌داند. این سطح از تحلیل هم نقش و جایگاه عوامل مادی و هم تأثیر عوامل معنایی را لحاظ می‌دارد. در این تعریف، سیاست‌ها را نه دولت‌ها بلکه افراد اتخاذ می‌کنند. زیرا دولت‌ها از خود اراده‌ی جداگانه‌ای ندارند و هر آنچه که اتخاذ می‌شود تصمیم افراد است. در سطح دوم تحلیل؛ علل سیاست بین‌الملل در ویژگی‌های داخلی دولت‌ها، ماهیت سیاسی آن‌ها و خصوصیات تصمیم‌گیری می‌باشد. اما در سطح تحلیل سیستم؛ نظام جهانی به‌عنوان ساختاری در نظر گرفته می‌شود که در وضعیت آنارشیک، رقابت دولت‌ها با یکدیگر بر سر منافع ملی شکل می‌گیرد (Ahmadinejad & Karimi, 2022: 168-169). هر سیستم بین‌المللی دارای ساختار مشخصی می‌باشد و مسئله قطبیت در سیستم مورد توجه قرار می‌گیرد که ممکن است در برخی دوران، قدرت بین تعداد زیادی از بازیگران به صورت مساوی تقسیم شود که در چنین شرایطی، هیچ‌یک توانایی زیادی برای اعمال فشار به دیگری را نخواهند داشت و یا ممکن است به صورت دو بلوک جداگانه تقسیم شود که هر یک توسط کشور مشخصی رهبری شود

واکاوی علل بحران سیاسی لبنان (۲۰۱۹-۲۰۰۵)

(Ghasem, 2013: 206). در این تعریف می‌توان یکی از تقسیم‌بندی‌های عینی برای تحلیل روابط بین‌الملل را سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی در نظر گرفت. از منظر سینگر، به خاطر درک تفاوت‌های میان کشورها، باید به سطح تحلیل ملی توجه شود. در این بخش پژوهشگر با درک تمایزات موجود به پرداختن علل بروز آن‌ها ترغیب می‌شود. سطح منطقه‌ای نیز به خاطر اهمیت منطقه‌گرایی در نظام بین‌الملل، مورد توجه قرار می‌گیرد. زیرا ویژگی‌های مشترک و قرابت اجتماعی و فرهنگی، رویکردهای سیاسی مشترک در سازمان‌های بین‌المللی از جمله سازمان ملل، وابستگی متقابل سیاسی، اقتصادی و... گروه‌بندی‌های مشخصی شکل می‌گیرد. در نهایت سطح تحلیل جهانی که با نظریه‌پردازی‌های متفاوت همه زیر سیستم‌های آن‌ها مورد واکاوی قرار گرفته که در ساختارگرایی والتز به خوبی به آن پرداخته شده است (Kaviani & Shadlo, 2015: 161-163).

از مفهوم سطح تحلیل می‌توان برای واکاوی تحولات سیاسی در جوامع بحران‌زده، استفاده کرد و با بهره‌گیری از سه سطح تحلیل ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی به تحولات سیاسی در کشورهای هدف پرداخت. البته بین سطوح مطرح شده ارتباط مؤثری وجود دارد. در سطح ملی می‌توان به هویت ملی و هویت‌های رقیب، شکاف‌های اجتماعی موجود، مسائل حول محور دولت-ملت‌سازی اشاره کرد. در سطح منطقه‌ای نیز از آنجایی که خاورمیانه همواره درگیر رقابت‌های جدی میان دولت‌های منطقه‌ای است، واگرایی را می‌توان جایگزین همکاری و تعامل در نظر گرفت. عاملی که بر رقابت میان دولت‌های موجود در منطقه می‌افزاید، گسترش بحران‌های داخلی در کشورهای منطقه است که به زمین بازی برای سایر بازیگران در جهت تحقق اهداف و منافع آن‌ها تبدیل می‌شود. در مرحله سوم، به خاطر اهمیت و جایگاه ویژه خاورمیانه در تعاملات بین‌المللی در عرصه سیاست بین‌الملل، سیاست قدرت‌های بزرگ در این منطقه را می‌توان حائز اهمیت دانست. تا جایی که سیاست‌های قدرت‌های فرامنطقه‌ای بر روند پیش‌روی و نتیجه تحولات در مناطق پیرامونی تأثیر می‌گذارد (Niakooee, 2016: 100-101).

رویکرد دیگری که در همین راستا و به صورت ترکیبی، بحران امنیتی را مورد توجه قرار می‌دهد، رویکرد ریچارد لیتل است. لیتل سه شاخصه‌ی «حکومت‌های یکپارچه»، «حکومت‌های چندپاره» و «حکومت‌های دستخوش بی‌نظمی» را برای متغیر انسجام سیاسی اجتماعی به کار می‌گیرد. منظور از حکومت‌های یکپارچه، حکومت‌هایی است که با حمایت مردم و یا حداقل مخالفت آن‌ها، به‌طور

فصلنامه بحران پژوهی جهان اسلام

انحصاری و مشروع حفظ می‌شود. حکومت‌های چندپاره حکومت‌هایی هستند که قدرتشان از راه سلطه حفظ شده است و رقابت میان گروه‌های مختلف در داخل کشور برای دست یافتن به حکومت همواره وجود دارد و مشروعیت در آن‌ها چندپاره است. حکومت‌های دستخوش بی‌نظمی حکومت‌هایی هستند که مشروعیت در آن‌ها بسیار پایین است و هیچ‌گونه قدرت و اقتدار مسلطی در آن‌ها وجود ندارد و مدام میان گروه‌های مختلف که قدرت نسبتاً برابری دارند، درگیری مسلحانه برای گسترش نفوذ و قدرت وجود دارد. لیتل کشورهای غربی را مصداق بارز حکومت‌های یکپارچه و کشورهای جهان سوم را مصداق بارز حکومت‌های چندپاره و یا دستخوش بی‌نظمی می‌داند. لیتل در مورد نوع محیط امنیتی نیز سه شاخصه تعادل قوای متقارن، تعادل قوای نامتقارن و تعادل قوای فراملی را به کار گرفته است. تعادل قوای متقارن مربوط به محیط امنیتی کشورهای قوی با قوی، تعادل قوای نامتقارن محیط امنیتی کشورهای قوی با ضعیف و تعادل فراملی محیط امنیتی کشورهای ضعیف با ضعیف است. کشورهای غربی، حکومت‌های یکپارچه با محیط امنیتی موازنه قوای متقارن هستند. در موازنه قوای نامتقارن، محیط امنیتی در اثر مداخله کشور قوی در ضعیف شکل می‌گیرد که می‌تواند در شکل حمایت کشور قوی از یک گروه خاص یا فعالیت علیه آن، یا تمایل یک گروه خاص در کشور ضعیف به منظور بهره‌مندی از اتحاد با کشور قوی برای مقابله با رقبای نمایان شود. تعادل قوای فراملی نیز مداخله و یا تأثیر سیاست داخلی یک کشور ضعیف در یک کشور ضعیف دیگر است. (Abdullah Khani, 2003: 141-142).

حال و پس از بررسی سطوح تحلیل در روابط بین‌الملل و رویکرد امنیتی لیتل، نویسندگان در تلاش‌اند تا ارتباط میان سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی و از منظری دیگر برهم‌کنش سطح داخلی (انسجام سیاسی اجتماعی) و محیط امنیتی (به‌ویژه سطح منطقه‌ای) را در تحولات لبنان و بحران موجود در این کشور با توجه به پروسه زمانی مطرح شده مورد واکاوی قرار دهند و نقش هر یک از عوامل دخیل در چگونگی تداوم بحران سیاسی در این کشور را مورد آزمون قرار دهند.

۳- روش پژوهش

آنچه که در فرایند انجام تحقیقات علمی حائز اهمیت است، شیوه و روش گردآوری اطلاعات بر اساس چارچوبی مشخص می‌باشد. پژوهشگران هر حوزه با در نظر گرفتن ضرورت‌های تحقیق،

واکاوی علل بحران سیاسی لبنان (۲۰۱۹-۲۰۰۵)

رویکرد مناسبی را برای طبقه‌بندی و تحلیل داده‌های خود انتخاب می‌نمایند. در این پژوهش با توجه به ماهیت موضوع، روش تبیینی مورد استفاده قرار گرفته و روش جمع‌آوری داده‌ها نیز روش کتابخانه‌ای است.

۴- زمینه‌های داخلی بحران سیاسی لبنان

تفاوت لبنان با دیگر کشورهای عربی در منطقه خاورمیانه را می‌توان در ساختار سیاسی و اجتماعی آن مشاهده کرد. این تفاوت در ترکیب قبیله‌ای-مذهبی می‌باشد که سرنوشت سیاسی لبنان را در طول ادوار تحت تأثیر فراوان قرار داده است. ترکیب جمعیتی تا حدودی برابر میان مسلمانان و مسیحیان از یک طرف و تقسیم مسلمانان به دو جریان اصلی شیعه و سنی از طرف دیگر، می‌تواند مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر ناآرامی‌های این کشور به حساب آید (Golchin, 2013: 7). پیمان ملی لبنان در زمان استقلال یعنی سال ۱۹۴۳ تقسیم قدرت را بین فرقه‌های اصلی این کشور تثبیت کرد. طبق این قرارداد، رئیس‌جمهور همواره باید از یک مسیحی مارونی، نخست‌وزیر از یک مسلمان سنی و رئیس مجلس از یک مسلمان شیعه انتخاب شود. نمایندگان مسلمان اصل استقلال لبنان را به جای اتحاد با سوریه که گزینه مطلوب در میان اکثریت مسلمانان لبنان بود پذیرفتند و رهبران مسیحی نیز بر تلاش خود برای عدم دخالت غرب در امور داخلی لبنان متعهد شدند (Baumann, 2021: 3).

در این کشور ۱۸ گروه مذهبی به رسمیت شناخته شده‌اند که بیشترین ترکیب جمعیتی و تأثیرگذاری را می‌توان از آن مسیحیان مارونی، مسلمانان اهل سنت و شیعیان دانست. مسیحیان مارونی از دیدگاه فرهنگی نگاهی غربی دارند و سعی می‌کنند حمایت‌های معنوی و سیاست غرب به ویژه ایالات متحده آمریکا به عنوان اصلی‌ترین حامی سیاسی و فرانسه به عنوان کشوری که ریشه‌ها و پیوندهای تاریخی با لبنان دارد را به دست بیاورند. مسلمانان اهل سنت از دیدگاه فرهنگی خود را بخشی از جهان اسلام تعریف می‌کنند و با توجه به تبارشناسی نژادی، زیرمجموعه جهان عرب به حساب می‌آیند. در نهایت مسلمانان شیعه هرچند بر عنصر عربیت خود تأکید دارند، اما از دیدگاه فرهنگی به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، تأثیرپذیر از جریان شیعیان در جهان اسلام از جمله شیعیان ایران هستند. در چنین شرایطی که برداشت‌های متفاوت از سوی گروه‌های مختلف

قومی و مذهبی در جوامع مختلف بروز می کند، احتمال عود کردن بحران در ابعاد گوناگون به بالاترین حد امکان خواهد رسید. زیرا نقش آفرینی و اعمال نفوذ در لایه های سیاست و حکومت برای تأثیر گذاری هر چه بیشتر را می توان عاملی اجتناب ناپذیر قلمداد کرد.

۴-۱- ریشه های تاریخی

مسائل و تحولات موجود در لبنان، ریشه در ساختار و ماهیت طایفه ای و مذهبی این کشور دارد و از پویایی ویژه ای برخوردار می باشد. چنین عاملی بازی با حاصل جمع صفر را در اذهان بازیگران و گروه های داخلی و خارجی حاضر در عرصه سیاسی لبنان فعال کرده و منجر به شکل گیری ائتلاف های سیاسی می شود. لبنان را می توان به عنوان جامعه ای که از منظر نظریات اجتماعی دارای بافت موزاییکی است، درگیر شکاف های ریشه ای میان اقوام، گروه های نژادی و مذهبی در نظر گرفت. بحران فوق از زمان استقلال لبنان در سال ۱۹۴۳ مانعی بر سر راه یکپارچگی آن بوده است. موضوعاتی مانند بحران هویت، ناکارآمدی سیاسی، درگیری های فرقه ای و مذهبی و... از جمله مسائل پراهمیت بر سر راه دولت_ملت سازی در این کشور می باشند (Fallahnejad; Fallah & Mahmoudzadeh, 2016: 117).

لبنان در دو دهه گذشته دوره های مختلفی از بی ثباتی را تجربه کرده است که از این بین می توان به ترور رفیق حریری در ۱۴ فوریه ۲۰۰۵، جنگ ۳۳ روزه اسرائیل و حزب الله در تابستان ۲۰۰۶ و ناآرامی های سوریه هم زمان با موج انقلاب های عربی در سال ۲۰۱۱ که به خاطر همسایگی با لبنان تأثیراتی فراوانی بر آن گذاشته است، اشاره کرد. همچنین افزایش تنش بین عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران، پیامدهای منفی زیادی برای جامعه لبنان بر جای گذاشت که در ادامه مطالب و در بخش ابعاد منطقه ای به آن ها پرداخته خواهد شد. با تمام عوامل مطرح شده، بخشی از ریشه های بحران کنونی در لبنان جدای از ابعاد سیاسی را می توان در اقتصاد سیاسی این کشور و نحوه توسعه آن پس از پایان جنگ داخلی مورد بررسی قرار داد. تأکید لبنان بر ادغام اقتصاد خود در اقتصاد جهانی و رشد بخش خصوصی که دنبال کردن سیاست های نئولیبرالی را نشان می دهد، از خصوصیات دولت هایی است که مراحل جنگی یا بحران های داخلی را پشت سر می گذارند و در جهت استفاده از فرصت برای بهبود شرایط اقتصادی خود وارد این عرصه می شوند (Daher 2022: 6). بدهی دولتی لبنان نسبت به GDP آن از بیشترین ها در سطح جهانی است. بخشی از این بدهی

واکاوی علل بحران سیاسی لبنان (۲۰۱۹-۲۰۰۵)

به صورت وام‌های دو یا چندجانبه و بخش بیشتر آن به صورت عمومی، اسناد خزانه و اوراق قرضه خارجی است. خسارت‌های فراوان زیرساختی لبنان پس از ۲۰۱۵ در زمینه‌های برق، مدیریت پسماند و... نیز در شرایط بحرانی قرار دارد و در کنار بحران سیاسی طولانی‌مدت در این کشور که نقش قابل توجه‌ای دارد، فساد فراگیر نیز هر چند نقش کمتر، اما در به وجود آمدن شرایط فعلی بی‌تأثیر نبوده است (Aburaj, 2023: 167).

در چنین شرایطی به خاطر دخالت و نقش آفرینی دولت در عرصه اقتصاد بازار و بهره‌مندسازی گروهی خاص و عوامل وابسته به دولت یا گروه‌های فشار از فرصت‌های اقتصادی تسهیل شده، بسترها و زمینه‌های شکاف طبقاتی در جامعه فراهم می‌شود. هر چند این عامل ممکن است در کوتاه‌مدت کمتر خود را نشان دهد، اما بیشتر مواقع در میان‌مدت، نارضایتی‌هایی را از سوی جامعه نمایان می‌کند و در صورت عدم رفع موانع موجود از طرف دولت، می‌تواند عاملی بحران‌ساز برای جوامع شود و طبقات مختلف را در مقابل یکدیگر قرار دهد. اتفاقی که در لبنان نیز شاهد آن بودیم. هر چند بحران موجود در لبنان ریشه‌های قومی و مذهبی پررنگی دارد، اما بخشی نیز مرتبط با مسائل و بن‌بست‌های اقتصادی در ادوار مختلف می‌باشد. تا جایی که اگر کمک‌های اقتصادی از سوی سازمان‌های مالی بین‌المللی و یا کشورهای دخیل در عرصه سیاسی لبنان نبود، شرایط اقتصادی این کشور چندین برابر حال حاضر می‌توانست بغرنج باشد.

۲-۴- ترور رفیق حریری و خروج سوریه از لبنان

رفیق حریری یکی از سیاستمداران به نام و کلیدی لبنان به شمار می‌آمد که از سال ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۴، دو دوره به‌عنوان نخست‌وزیر این کشور انتخاب شده بود. حریری همچنین فعالیت‌های اقتصادی گسترده‌ای داشت و طرحی اقتصادی برای بازسازی لبنان در نظر داشت تا زیرساخت‌های کشور را پس از جنگ مورد بازسازی قرار دهد؛ اما یک سال بعد از استعفایش از دور دوم نخست‌وزیری، در ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ و به همراه برخی دیگر از اعضای شناخته شده سیاسی و اقتصادی لبنان مورد ترور قرار می‌گیرد. این اتفاق غیرقابل پیش‌بینی با توجه به شرایط بحرانی لبنان و اختلاف میان گروه‌های سیاسی، در مرحله اول انگشت اتهام را به سمت مخالفان سیاسی جریان نزدیک به حریری از جمله حزب‌الله و به خصوص نیروهای سوریه حاضر در خاک لبنان نشانه گرفت.

فصلنامه بحران پژوهی جهان اسلام

پس از ترور رفیق حریری در ۱۴ مارس ۲۰۰۵، آمریکا به عنوان یکی از قدرت‌های خارجی در لبنان، سوریه را عامل این ترور معرفی کرد. گروه‌های داخلی لبنان که مخالف حضور سوریه بودند، ضمن همراهی با سیاست‌های آمریکا و فرانسه در محکومیت دمشق، برای خروج این کشور از خاک لبنان تلاش کردند که حاصل آن به دست آوردن اکثریت کرسی‌های مجلس در انتخابات ۲۰۰۵ بود. همچنین تشکیل دادگاه ترور رفیق حریری از دیگر اقداماتی بود که بر تنش‌های میان جریان‌های داخلی می‌افزود (Sharifi-Tarazkahi & Rahimi, 2011: 49). از منظر جریان‌های شیعی لبنان، ترور رفیق حریری به سه دلیل؛ گسترش نزاع‌های قومی و مذهبی بین شیعیان و اهل سنت، احتمال کارشکنی داخلی و بین‌المللی در برابر سلاح مقاومت و امکان خروج سوریه از لبنان، می‌توانست باعث ایجاد تهدید برای موجودیت مقاومت و شیعیان شود. از دیگر تبعات ترور حریری می‌توان به فراهم شدن زمینه برای ترور دیگر شخصیت‌های سیاسی در لبنان اشاره کرد. افرادی همچون سمیر قصیر؛ روزنامه‌نگار مشهور و مخالف سوریه، جورج حاوی؛ رهبر حزب کمونیست لبنان، می‌الشدیاق؛ مجری معروف تلویزیون لبنان، پیر جمیل؛ فرزند امین الجمیل رئیس‌جمهور اسبق لبنان و همچنین عماد مغنیه؛ از اصلی‌ترین فرماندهان نظامی حزب‌الله که همگی ترور شدند. با چنین اقداماتی زمینه‌های ناآرامی‌های داخلی فراهم شد و در ۲۸ فوریه ۲۰۰۵، تظاهرات گسترده‌ای شکل گرفت که نخست‌وزیر عمر کرامی و کابینه او استعفا دادند. در جبهه مقابل نیز حزب‌الله در ۸ مارس، تظاهراتی را در بیروت برای حمایت از سوریه و مخالفت با دخالت آمریکا در امور داخلی لبنان تدارک دید. در تاریخ ۱۴ مارس نیز، جمعیت عظیمی برای روشن شدن جوانب مخفی ترور و اعلام انزجار از حضور سوریه در لبنان تظاهراتی شکل دادند و برای داشتن کشوری متحد و دموکراتیک اعلام آمادگی کردند (Abbasi & Sadeghi, 2011: 66).

۳-۴- ساختار سیاسی لبنان و تقابل جناح‌های مختلف

با پیروزی حزب‌الله در انتخابات داخلی در بهار ۲۰۰۸، نقش بازیگران خارجی از جمله ایران و عربستان به صورت گسترده‌تری نمایان شد. هرچند در بخش «ابعاد منطقه‌ای بحران لبنان»، به حضور و نقش قدرت‌های منطقه‌ای پرداخته خواهد شد، اما ارتباط میان موضوعات با یکدیگر اصلی‌انکارناپذیر است. تلاش عربستان در لبنان حمایت از دولت سنیوره بود و ایران نیز از حزب‌الله حمایت می‌کرد. رقابت این دو قدرت منطقه‌ای با ارتباط مؤثر میان مسئولان آن‌ها همراه بود تا نتیجه‌ای برای

واکاوی علل بحران سیاسی لبنان (۲۰۱۹-۲۰۰۵)

رسیدن به توافق و ایجاد ثبات در لبنان را به همراه داشته باشد. با کاهش بحران در لبنان که حاصل توافق دوحه در سال ۲۰۰۸ برای ایجاد مصالحه بین جریان‌های مختلف بود، انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۹ انجام شد. در این دوره عربستان از طریق حمایت‌های مالی و سیاسی گسترده از جریان ۱۴ مارس برای تقابل و تضعیف شیعیان اقدام کرد که در نتیجه سعد حریری به نخست‌وزیری انتخاب شد؛ اما دیری نپایید که بار دیگر بر سر اختلافات داخلی میان جریان‌ها به‌ویژه مسئله ترور رفیق حریری که همچنان حزب‌الله را متهم قرار می‌دادند، لبنان وارد دور جدیدی از ناآرامی‌ها شد که تلاش‌های خارجی از طرف ایران و عربستان نیز به جایی نکشید و با سقوط دولت وحدت سعد حریری که خروج یازده وزیر حزب‌الله و دیگر گروه‌های همسو زمینه‌ساز آن شد، عربستان اعلام کرد که از تلاش‌های خود در لبنان دست خواهد کشید. در نهایت دولت نجیب میقاتی که مورد حمایت حزب‌الله بود بر سر کار آمد اما با آغاز تحولات سوریه، بار دیگر اختلافات میان دولت لبنان و گروه‌های غیرهمسو روند صعودی پیدا کرد (Alikhani, 2022: 229-230).

هر چند در فاصله زمانی ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ جریان ۱۴ مارس با تحولاتی همچون؛ پایان بخشیدن به نفوذ معنوی سوریه در لبنان، استفاده از دادگاه ترور حریری در جهت مقابله با سوریه و هم‌پیمانان آن، تضعیف توان جریان مقاومت در برابر اسرائیل، افزایش نقش آمریکا در تحولات لبنان و خلع سلاح حزب‌الله و تحریک آن در جهت استفاده از تسلیحات در جبهه داخلی برای کاهش مشروعیت از سوی جامعه، زمینه‌های هر چه بیشتر شدن بحران لبنان را فراهم کرد، اما با درایت همگان و درک این مسئله که جنگ داخلی هیچ برنده‌ای نخواهد داشت، از بروز ناآرامی همه‌جانبه جلوگیری شد. این اقدامات چالش‌زا، پیامدهای فراوانی داشت که عدم اتخاذ تصمیمات کارساز از سوی دولت سنیوره، افزایش نرخ تورم، تظاهرات مخالفات، بسته شدن پارلمان، تحسن مخالفان در مقابل ساختمان نخست‌وزیری، تحریکات گروه‌های تندرو مانند القاعده در اردوگاه نهرالبارد و... نمونه‌هایی از آن می‌باشد (Pasha Ghasemi, 2009: 174-175). در نتیجه اختلافات داخلی گسترده و بن‌بست تصمیم‌گیری برای رهایی از بحران سیاسی میان گروه‌ها و جناح‌های داخلی لبنان که هجده ماه به طول انجامیده بود، با ابتکار قطر توافق‌نامه‌ای در تاریخ ۲۱ مه ۲۰۰۸ در شهر دوحه و با حضور جناح‌های سیاسی مختلف از لبنان به امضا رسید که منجر به تعامل جناح‌های درونی لبنان با یکدیگر شد. هر چند این توافق نیز دیری نپایید اما در کوتاه‌مدت نتایج مثبتی داشت.

فصلنامه بحران پژوهی جهان اسلام

از جمله نتایج توافق دوحه می توان به امیدآفرینی در احیای نهادهای قانونی اشاره کرد که در رأس آن میشل سلیمان در ۲۵ مه ۲۰۰۸ به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد، برای برگزاری انتخابات پارلمانی در سال ۲۰۰۹ برنامه ریزی هایی صورت گرفت و فشارهای سیاسی که پیش از این در برابر مسلح بودن حزب الله اعمال می شد برداشته شد و بر اساس توافقی، آن را به عنوان استراتژی دفاعی در برابر تهدیدات احتمالی از سوی اسرائیل مورد تصویب قرار دادند (Ghasem, 2013: 34).

در جریان ورود حزب الله به جنگ سوریه از سال ۲۰۱۳ و گسترش دامنه بحران لبنان که در بخش بعدی به آن پرداخته خواهد شد، سعد حریری، نخست وزیر لبنان که از سال ۲۰۱۶ بر مسند قدرت تکیه کرده بود، در سفر خود به عربستان و در اعتراض به سیاست های حزب الله، استعفای خود را اعلام کرد. این اتفاق موجی از اعتراضات را علیه او برانگیخت در حالی که حریری بر این باور بود سیاست های ایران در قبال لبنان کاملاً تحمیلی و دستوری هست اما خیلی ها رویکرد او را متأثر از فشارهای وارده از طرف ریاض تفسیر کردند و این اتفاق غیرمنتظره را عاملی برای گسترش اختلافات درونی دانستند که در نهایت با حضورش در لبنان، استعفای او از جانب رئیس جمهور مورد پذیرش قرار نگرفت.

پس از چندین سال وقفه و دو مرحله به تعویق درآوردن انتخابات سراسری در لبنان به خاطر وجود تنش های سیاسی فراوان و از یک مرحله به بعد عدم وجود رئیس جمهور در ساختار سیاسی این کشور، سرانجام انتخابات سراسری در تاریخ ۶ می ۲۰۱۸ برگزار شد. هر چند جریان ۱۴ مارس از حمایت گسترده ای در این برهه زمانی در لبنان برخوردار بود و با صرف هزینه های فراوان برای تبلیغات سعی در ایجاد پایگاه اجتماعی بیشتر برای آن صورت گرفت اما هر آن کس که از شرایط سیاسی لبنان آگاهی داشت برایش نمایان بوده که محبوبیت جریان ۸ مارس به ویژه جریان حزب الله در لبنان افزایش یافته بود (دیپلماسی ایرانی، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۷). در نهایت با پیروزی حزب الله و جریانات همسو در انتخابات سراسری و کسب اکثریت کرسی های نمایندگی، بار دیگر هم محبوبیت و مشروعیت این حزب بر همگان نمایان شد و هم تبلیغات گسترده نیروهای خارجی منطقه ای و فرمانطقه ای برای کسب اکثریت قاطع از سوی جریان ۱۴ مارس به نتیجه نرسید. در حالی که این گروه بخشی از کرسی های دور قبلی را هم از دست داد.

واکاوی علل بحران سیاسی لبنان (۲۰۱۹-۲۰۰۵)

در نهایت آخرین بحثی که در این بخش به آن اشاره خواهد شد، انقلاب ۱۷ اکتبر ۲۰۱۹ می‌باشد. هر چند لبنان از موج جنبش‌های ۲۰۱۱ در جهان عرب در امان مانده بود، اما جنبش اعتراضی سال ۲۰۱۹، طوری گسترش پیدا کرد که از طرابلس تا صیدا را درگیر ساخته بود. دلیل آغاز این اعتراضات، اقدامات جدید مالیاتی بود که دولت در زمینه تنباکو، تماس‌های واتس‌اپی و گاز برای کنترل وضعیت اقتصادی تصویب کرده بود. در مقابل ده‌ها هزار نفر تظاهر کننده از گروه‌های مختلف در اعتراض به استانداردهای رو به وخامت زندگی و ناپایداری وضعیت اقتصادی اعتراض کردند (Nader, 2022: 51-52). هر چند انقلاب ۱۷ اکتبر لبنان موفقیت‌آمیز نبود و راه به جایی نبرد اما در اندازه خود تأثیرات مثبت فراوانی داشت و از سوی دیگر به دامنه بحران‌های سیاسی و اجتماعی در لبنان افزود (Khederlarian, 2022: 4). گستردگی جمعیت و افزایش موج اعتراضات تا حدی بود که دولت رفیق حریری ده روز پس از آغاز آن، استعفای خود را تقدیم رئیس‌جمهور کرد و یک روز بعد، مورد قبول قرار گرفت. در حالت کلی اعتراضات فوق باعث شده بود که مردم نارضایتی‌های خود را در رابطه با گسترش فساد سیستمی، فرقه‌گرایی و عدم شایسته‌سالاری اعلام کنند. تا حدی که مسئله گذار از حکومت و تغییر شیوه انتخابات و تعیین مسئولین را مطرح کرده بودند.

۵- ابعاد منطقه‌ای بحران سیاسی لبنان

جایگاه ژئوپلیتیکی، ساختار اجتماعی و فرهنگی، ترکیب نژادی و تعدد مذهبی، همواره محلی برای منازعه، رقابت و مداخله قدرت‌های منطقه‌ای در لبنان فراهم کرده است (Golchin, 2018: 14). لبنان، کشوری مدرن که از سیستم سیاسی غیرمدرنی برخوردار است، شرایط حضور و دخالت قدرت‌های خارجی در ساختار سیاسی خود را فراهم می‌کند؛ زیرا فرایند سیستم طایفه‌ای هر چند نقش همه احزاب و جریانات را در هرم قدرت مورد توجه قرار می‌دهد، اما باعث می‌شود که احزاب برای اعتماد از حفظ جایگاه خود در قدرت به نیروهای خارجی متوسل شوند (bakhshi & Mozdkhah, 2021: 31). در صورتی که بخشی از وخامت اوضاع داخلی لبنان را می‌توان نشأت گرفته از بازیگری قدرت‌های منطقه‌ای در نظر گرفت. در طول ادوار مختلف، حمایت ایران و عربستان به‌عنوان اصلی‌ترین قدرت‌های منطقه‌ای و همچنین مصر و سوریه به‌عنوان دیگر کشورهای

فصلنامه بحران پژوهی جهان اسلام

منطقه از مسلمانان شیعه و سنی که هر یک از این کشورها با در نظر گرفتن اهداف و منافع خود به کنشگری پرداختند، پیچیدگی بحران داخلی لبنان را دو چندان کرده است (Anusha, 2009: 143). این دخالت‌های خارجی ناشی از تحمیل ماهیت سیاسی مورد توجه کشورها بوده که نقش مشخص و بارزی در بین‌المللی کردن بحران در لبنان داشته است.

۵-۱- رقابت ایران و عربستان در لبنان

ایران و عربستان در لبنان دارای تعاملات فرهنگی قوی می‌باشند. بازتاب انقلاب اسلامی ایران در لبنان و تأثیر آن بر جریان شیعه در این کشور که پیش از این توانایی قابل توجهی برای نقش‌آفرینی در ساختار سیاسی و احقاق حقوق خود را نداشتند، به وضوح مشخص می‌باشد. انقلاب اسلامی ایران با نفوذ اندیشه و صدور نظریه خود مبنی بر مبارزه با استکبار، توانست در شکل‌گیری حزب‌الله لبنان تأثیر مستقیمی داشته باشد و این جریان سیاسی و نظامی که متشکل از شیعیان لبنان هست را در مقابل تجاوزات اسرائیل فعال کند. علت پذیرش تفکر ایران در لبنان به این خاطر بود که هدف حضور عربستان صرفاً سیاسی و اقتصادی بود نه مبارزه با رژیم اسرائیل؛ اما ایران توانست با راهکاری عملی، خروج این رژیم از خاک لبنان را توسط حزب‌الله به حیطة عمل برساند (Alikhani, 2022: 101). هر چند نقش دیگر قدرت‌های منطقه‌ای از جمله سوریه در ساختار سیاسی اجتماعی لبنان را نمی‌شود نادیده گرفت، اما با خروج رسمی این کشور از خاک لبنان و آغاز تحولات مبنی بر بهار عربی که جامعه و دولت سوریه را نیز دستخوش تغییرات گسترده‌ای کرد، باعث شد تا این کشور به صورت مستقل، مجالی چند برای پرداختن به تحولات لبنان نداشته و بازیگری آن نیز همسو با حضور ایران باشد. ایفای نقش دیگر کشورهای منطقه در لبنان از جمله قطر و امارات متحده عربی به عنوان دولت‌های نوظهور هر چند در برخی زمینه‌ها متفاوت از عربستان بود، اما در حالت کلی ذیل سیاست‌های ریاض تعریف می‌شود.

همچنین در زمینه اقتصادی نیز با توجه به تورم اقتصادی بالا و کم سابقه در لبنان، می‌توان به وام‌ها، کمک‌های مالی و سرمایه‌گذاری‌هایی که از سوی عربستان و شیخ‌نشین‌های حوزه خلیج فارس به لبنان روانه می‌شد و بخشی از کمک‌های خارجی را در بر می‌گرفت اشاره کرد. نهادهای بین‌المللی مانند بانک جهانی و بعضی دیگر از قدرت‌ها و حامیان منطقه‌ای مانند ایران نیز سهم هر چند کمتری در کمک به اقتصاد لبنان داشتند (Aburaj, 2023: 165). عامل فوق نشان دهنده این موضوع مهم

واکاوی علل بحران سیاسی لبنان (۲۰۱۹-۲۰۰۵)

است که کشورها تنها به حمایت‌های سیاسی و معنوی در قبال هم‌پیمانان خود بسنده نمی‌کنند، بلکه برای مؤثر واقع شدن هر چه بیشتر بر تمامی ابعاد وجودی توجه دارند که این سیاست هدفمند را می‌توان در چارچوب قدرت نرم نیز مورد بررسی قرار داد.

۵-۲- جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله و اسرائیل

در اوایل تابستان ۲۰۰۶، اقتصاد لبنان پس از سال‌ها رکود نشانه‌هایی از احیا مجدد را شاهد بود. همچنین پس از چندین سال انقیاد در برابر اشغال جنوب توسط اسرائیل و کنترل اوضاع داخلی لبنان توسط سوریه که با مخالفت گسترده دولت، بخشی از بدنه جامعه و فشارهای بین‌المللی، منجر به خروج سوریه از خاک لبنان شد، روزنه‌های امیدی برای بهبود شرایط این کشور را می‌توانست دید؛ اما اعلام جنگ اسرائیل در برابر حزب‌الله دوباره اوضاع را به وخامت کشاند. در چنین شرایطی بیش از هر عامل دیگری، ضعف دولت نمایان می‌شود که به خاطر عدم برخورداری از قدرت بلامنازع و چالش‌های موجود در مراحل متعدد، آن را به درگیری خارجی می‌کشاند (Atzili, 2010: 757). عدم انسجام درونی، بحران هویت ملی و نبود هماهنگی ساختاری میان گروه‌های سیاسی در مواقع این‌چنینی باعث می‌شود که حتی هنگام حمله یک موجودیت خارجی به بخشی از خاک کشور برای درگیری با گروهی مشخص، دیگر واحدهای فروملی برای تقابل با دشمن خارجی واکنش صریحی نشان ندهند و منفعل بمانند یا حتی علیه جریان مقاوم و درگیر با نیروی خارجی اعلام موضع کنند.

اسرائیل با حمله خود در ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۶ به لبنان به بهانه آزاد کردن دو نظامی گروگان گرفته شده توسط حزب‌الله، هدف دیگری را نیز در سر می‌پروراند که از بین بردن یا حداقل خلع سلاح حزب‌الله بود. عدم تحقق اهداف اسرائیل، بازدارندگی آن را زیر سؤال برد و همچنین با ارتقاء جایگاه نیروهای مقاومت و افزایش مقبولیت و مشروعیت حزب‌الله در جامعه لبنان، جریانات رقیب از جمله گروه ۱۴ مارس و دولت لبنان منافع خود را در تهدید دیدند که با همراهی قدرت‌های خارجی برای به تصویب رساندن قطعنامه‌ای مبنی بر خلع سلاح شبه نظامیان، تلاش‌های فراوانی را صورت دادند (Sharifi-Tarazkahi & Rahimi, 2011: 48-49). حزب‌الله پس از اتمام جنگ با اسرائیل، با چیش برنامه‌های راهبردی و اساسی، در رابطه با جنگ‌های احتمالی در آینده با توجه به در نظر گرفتن واقعیات موجود، خود را آماده کرده بود. چنین رویکردی نشان می‌دهد که حزب‌الله سازمانی

فصلنامه بحران پژوهی جهان اسلام

است که درک و شناختی صحیح از محیط پیرامونی خود دارد و انطباق با تغییرات به وجود آمده در محیط را به خوبی می‌تواند درک کند (Abiyad, 2010: 125-126). پیش از این نیز در سال ۲۰۰۰ توانایی خود را در اخراج نیروی‌های اسرائیلی از جنوب لبنان به اثبات رسانده بود. همان طور که در بخش چارچوب مفهومی در رابطه با رویکرد سطح تحلیل توضیح داده شده است، این رویکرد نقش عوامل دخیل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی و چگونگی تأثیرگذاری آن‌ها بر یکدیگر را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ زیرا هر یک از این لایه‌ها در تعامل و ارتباط با یکدیگر قرار دارند. از این جهت بخش حاضر و بخش بعدی که در رابطه با جنگ حزب‌الله با اسرائیل و حضور در جنگ سوریه است، هرچند تأثیرات کلانی بر حوزه داخلی لبنان دارد، اما در تقسیم‌بندی ساختاری، ذیل ابعاد منطقه‌ای قرار خواهد گرفت.

۵-۳- ناآرامی‌های منطقه‌ای و حضور حزب‌الله در جنگ سوریه

در آوریل ۲۰۱۳ حزب‌الله مستقیماً و برای حمایت از رژیم اسد وارد جنگ سوریه شد. این اقدام تأثیری به شدت منفی برای آن و همچنین شخص سید حسن نصرالله در جهان عرب داشت؛ اما آنچه حزب‌الله را ملزم به ورود به جنگ در سوریه کرد، منافع آن بود. چراکه دولت اسد به‌عنوان اصلی‌ترین مسیر دسترسی برای حمایت‌های نظامی و مالی ایران به حزب‌الله به حساب می‌آمد و ایران به‌عنوان حمایت‌گر اصلی حزب‌الله طی چند دهه، حق مسلمی برای نقش‌آفرینی آن در گذار سوریه از شرایط بحرانی داشت. این تصمیم بهانه‌ای شد برای کشورهایی چون عربستان که جنگ در زمین سوریه را به تقابل شیعه-سنی تعبیر کرده و ایران شیعی را با همراهی حزب‌الله شیعی برای مقابله با حقوق سیاسی و مدنی اکثریت جمعیت سنی در سوریه مورد سرزنش قرار دهند (Ayoub, 2023: 47-48).

در خلال جنگ سوریه که می‌توان آن را بزرگ‌ترین و پیچیده‌ترین بحران دهه گذشته در نظر گرفت، عواقب قابل توجهی لبنان را تحت تأثیر خود قرار داد. هجوم پناهندگان سوری که بیش از یک میلیون نفر در جمعیت حدود پنج میلیون نفره لبنان اضافه شد، بر بافت اجتماعی، اقتصادی و مذهبی این کشور تأثیر گذاشت و بن‌بست موجود در سوریه بر وضعیت سیاسی داخلی لبنان که از قبل متشنج و دوقطبی بود، افزوده است. شکاف بین ائتلاف ۸ مارس به‌عنوان هم‌پیمان و ائتلاف ۱۴ مارس به‌عنوان مخالف دولت دمشق، از یک طرف و ظهور افراط‌گرایی سنی که در ناآرامی‌های

واکاوی علل بحران سیاسی لبنان (۲۰۱۹-۲۰۰۵)

سوریه نمایان شد و گروه‌های خود در لبنان را نیز مورد حمایت قرار داد، از طرف دیگر باعث احساس ناامنی در این کشور شد (Lefevre, 2014: 3). خدشه‌دار شدن چهره حزب‌الله به‌ویژه کاهش محبوبیت رهبری آن یعنی سید حسن نصرالله با ورود به جنگ سوریه، بسیار واضح بود اما حزب‌الله استدلال می‌کرد که برای جلوگیری از ورود بحران به داخل مرزهای لبنان، ضروری بود تا خارج از مرزها با آن مقابله صورت گیرد. هرچند قطع به یقین اهداف دیگری نیز عامل این تصمیم سرنوشت‌ساز بوده است که از اتحاد استراتژیک با ایران و سوریه به‌عنوان اصلی‌ترین دلیل می‌توان یاد کرد. هم‌زمان با حضور رسمی حزب‌الله در سوریه، امنیت داخلی لبنان با توجه به ورود داعش و جبهه‌النصره به برخی مناطق و انجام عملیات‌های تروریستی، با چالش مواجه شد. برخی جریان‌های داخلی نیز با توجه به احتمال سقوط حکومت سوریه و شکست سیاست‌های حزب‌الله، کارشکنی‌هایی از جمله به تعویق انداختن انتخابات در داخل لبنان را انجام می‌دادند؛ اما حزب‌الله با درک اصول حاکم و عقلانیت در تصمیم‌گیری هم توانست با گروه‌های تکفیری در لبنان مقابله کند و هم با درایت بر اوضاع داخلی فائق آید و بخشی از محبوبیت از دست رفته خود را بازیابد.

۶- ابعاد فرامنطقه‌ای بحران سیاسی لبنان

۶-۱- همراهی و همسویی آمریکا و فرانسه در لبنان: مخالفت با جریان‌های مقاومت و حامیان آن

قدرت‌های بزرگ بنا بر توانمندی‌های بالا در ابعاد مختلف نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، برای تأثیرگذاری در معادلات جهانی، کسب منافع حداکثری و رقابت با دیگر بازیگران جهانی و منطقه‌ای در عمده تحولات بین‌المللی همواره نقش فعالی از خود ایفا می‌کنند. ایالات متحده آمریکا به‌عنوان قدرتی جهانی به‌خصوص پس از جنگ دوم، در تمامی مناطق راهبردی و مسائل حائز اهمیت در عرصه بین‌المللی نقش پررنگی از خود برجای گذاشته است. این کشور بعد از اتمام جنگ سرد و فروپاشی شوروی، حق مشروع بیشتری برای خود در تأثیرگذاری و بهره‌مندی از تحولات جهانی قائل می‌باشد. از جمله مناطقی که می‌توان حضور، نفوذ و دخالت مستقیم قدرت آمریکا را شاهد بود، منطقه غرب آسیا یا به بیان دیگر، خاورمیانه است. این کشور با در نظر گرفتن جایگاه استراتژیک خاورمیانه برای نظام بین‌الملل، با ایجاد پایگاه‌های نظامی زمینی و دریایی جایگاه خود را در آن

فصلنامه بحران پژوهی جهان اسلام

تثبیت کرده است. همچنین تعامل سازگار با بازیگران تأثیرگذار منطقه از جمله عربستان و اسرائیل به عنوان حافظان منافع خود بخشی از برنامه راهبردی آمریکا به شمار می آید. در این میان جدای از کارشکنی آمریکا به عنوان ابر قدرت جهانی در مسائل کشورهای مستقل و استکبارستیز از جمله ایران، عراق و سوریه، دخالت قدرت های بزرگ در تحولات موجودیت های سیاسی کوچک تر که درگیر نزاع های داخلی به دلیل تنوع فرهنگی، دینی و نژادی هستند، برای کسب منافع خود، امری رایج به شمار می آید.

ایالات متحده به خاطر موقعیت ویژه ژئوپلیتیک لبنان در منطقه خاورمیانه، اتصال مرزی آن با اسرائیل و بحران های موجود در این کشور، سیاست های تحمیلی زیادی را بر لبنان وارد می آورد که جدای از کسب منافع و حفظ جایگاه خویش، در تقابل با دیگر قدرت های خارجی از جمله سوریه و ایران می باشد. حفظ موجودیت و برتری مسیحیان لبنان، حمایت گسترده از اسرائیل، مداخله نظامی و سیاسی مستقیم و غیرمستقیم در بحران های موجود لبنان، از جمله اقدامات آمریکا جهت تقابل با دیگر بازیگران حاضر در این کشور بوده است (Khodayari, 2019: 135-136). همچنین برای فرانسه به عنوان کشوری که پیوند دیرینه ای با خاورمیانه و مسائل آن دارد، ایفای نقش در تحولات جدید این منطقه حائز اهمیت است. خاورمیانه علاوه بر اینکه عرصه ای برای به اجرا درآوردن برنامه های سیاست خارجی فرانسه می باشد، منافع گوناگون این کشور را تأمین می کند. نقش آفرینی فرانسه به عنوان یکی از هم پیمانان اصلی آمریکا، هر چند در برهه حمله ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ که با مخالفت فرانسه روبرو شد و در نهایت تبعاتی از سوی آمریکا برای این کشور داشت، اما از سال ۲۰۰۴ همراهی و همکاری پاریس_واشنگتن در مسائلی مانند خروج نیروهای سوری از لبنان، برقراری ثبات در افغانستان و مسئله هسته ای ایران را می توان نمونه هایی در نظر گرفت که نشان دهنده پذیرش خویش به عنوان کشوری بزرگ و عدم انفعال سیاست خارجی این کشور در خاورمیانه می باشد (Izadi, 2015: 165-170).

در رابطه با لبنان نیز باید گفت، آمریکا و فرانسه با همراهی انگلیس به حمایت از گروه های مخالف مقاومت در سپتامبر ۲۰۰۴ و به بهانه دخالت سوریه در انتخابات ریاست جمهوری لبنان از طریق شورای امنیت قطعنامه ای را به تصویب رساندند که با توجه به آن، همه ی نیروهای خارجی باید خاک لبنان را ترک می کردند. همچنین برای گروه های شبه نظامی، خلع سلاح را در نظر گرفته

واکاوی علل بحران سیاسی لبنان (۲۰۱۹-۲۰۰۵)

بود. طبق این قطعنامه خروج سوریه از لبنان و خلع سلاح حزب الله به عنوان جریانی در برابر تجاوزات اسرائیل، اقدامی برای تضعیف مقاومت تلقی می شد. در جریان ترور حریری، ایالات متحده و فرانسه همراه با برخی دیگر کشورها، سعی کردند زمینه های هرچه سریع تر خروج سوریه از لبنان را فراهم سازند و با متهم کردن دمشق بر دخالت مستقیم در ترور حریری، سعی در تضعیف آن داشتند. از این جهت با حمایت های مالی و پشتیبانی های فکری از جریان ۱۴ مارس در داخل برای مشروعیت بخشیدن ادعای خود استفاده نمودند. از دیگر اهداف آمریکا در این رابطه می توان به گسترش اختلافات داخلی میان گروه های شیعه و سنی در لبنان اشاره کرد. چراکه در صورت ایجاد جنگ داخلی در لبنان، زمینه های حضور نظامی آمریکا فراهم می شد و از این طریق می توانست بر ساختار نظامی و سیاسی حزب الله به عنوان قدرت بلامنازع در خاک لبنان ضربات قابل توجهی تحمیل کند (Abbasi & Sadeghi, 2011: 83-84) و جدای از به ارمغان آوردن پیروزی برای جریانات تحت حمایت خود در لبنان، با شکست حزب الله در جایگاه اصلی ترین بازیگر نیابتی جمهوری اسلامی ایران در منطقه، بر تقابل غیرمستقیم با ایران پردازد و ضربه جبران ناپذیری را به تهران وارد آورد. در راستای جنگ ۳۳ روزه نیز می توان اشاره کرد که برنامه ریزی برای جنگ از طریق رسانه ها در جهت تضعیف قدرت حزب الله، بخشی از سیاست های کشورهای غربی بوده است. همچنین دولت های غربی برای تفرقه در جامعه لبنان به اختلافات و شکاف های عربی-ایرانی و سنی-شیعی دامن می زدند. حمایت های سیاسی و دیپلماتیک نیز بخش دیگر برنامه های ساختاری بوده که به مدیریت ایالات متحده آمریکا و نقش آفرینی کشورهای اروپایی برای همراهی با اسرائیل صورت می گرفت. از سوی دیگر کمک های نظامی آمریکا به رژیم اسرائیل که از قبل هم در جریان بود، در طول جنگ ۳۳ روزه به شکل گسترده تری دنبال شد که شامل تجهیز ارتش اسرائیل به بمب های خوشه ای و ارسال موشک ها و هواپیماهای جنگی می شد (Keshavarz Shokri & Sadeghian, 2012: 92-93). در جریان درگیری حزب الله و اسرائیل، ایالات متحده و فرانسه با تلاش های دیپلماتیک از طریق شورای امنیت سازمان ملل سعی داشتند جنگ را متوقف کنند. اگرچه کوشیدند موضع واحدی را در طول جنگ اتخاذ کنند اما خوانش کاملاً یکسانی با یکدیگر نداشتند در حالی که ایالات متحده قاطعانه از اسرائیل حمایت می کرد، فرانسه با درخواست از اسرائیل و حزب الله برای توقف جنگ و جلوگیری از هدف قرار دادن غیرنظامیان در پی کنترل شرایط بود. اما درک متفاوت

فصلنامه بحران پژوهی جهان اسلام

فرانسه با آمریکا تاکتیکی بود تا استراتژیک. در نهایت هر دو کشور برای تصویب قطعنامه الزام آور برای آتش بس دائمی و دستیابی به راه حل اساسی در این اختلاف تلاش کردند (Baroudi & Salamey, 2011: 413). پاریس با توجه به سابقه‌ی حضور خود در لبنان قبل از استقلال آن در سال ۱۹۴۳ و همراهی با مسیحیان این کشور برای تأثیرگذاری سیاسی حتی پس از استقلال، همواره سعی نمود در مواقع حساس جانب احتیاط را رعایت کرده و خود را حامی اصلی مردم این کشور بداند و برای گذار موفق از بحران‌ها تلاش نماید. اما گاهی هدف اصلی آن که همچنان نگاهی استعمارگرایانه و دخالت مستقیم در امور داخلی لبنان است، نمایان می‌شود. در کنار حمایت‌های مالی و معنوی از گروه‌های مسیحی در عرصه انتخابات دوره‌های مختلف خصوصاً سال‌های ۲۰۰۵، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۸، بیشترین دخالت مستقیم فرانسه را می‌توان در تحولات اکتبر ۲۰۱۹ که موجی از اعتراضات برای اعلام نارضایتی مردم از افزایش مالیات، افزایش بی‌سابقه تورم، فرقه‌گرایی و ناکارآمدی دولت و همچنین پس از انفجار بندر بیروت در سال ۲۰۲۰ مشاهده کرد. رئیس‌جمهور فرانسه با اعلام موضعی صریح، خود را حامی مردم خطاب و برای احیای دموکراسی اصیل در لبنان اعلام آمادگی کرده بود. همچنین در جریان سفر اولش پس از انفجار بندر بیروت اعلام نمود که لبنان نیاز به اصلاحات گسترده سیاسی و اقتصادی دارد؛ در صورتی که نخبگان سیاسی لبنان توانایی چنین کاری را نداشته باشند، خودش حاضر است اقدام کند. چنین رویکردی بازخوردهای فراوانی داشت و بسیاری از تحلیلگران و سیاستمداران این گونه تفسیر کرده بودند که پاریس همچنان بر جایگاه استعماری خود در لبنان باور دارد.

نتیجه گیری

نویسندگان در پژوهش حاضر تلاش کردند تا با استفاده از رویکرد سطح تحلیل عوامل تأثیرگذار در بحران سیاسی لبنان را مورد بررسی قرار دهند. در این رویکرد سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی و ارتباط آن با شرایط حاکم در لبنان مورد واکاوی قرار گرفت. هر چند به خاطر گسترده بودن موضوعات مورد بحث، امکان پرداختن به تمامی ابعاد و جزئیات موجود فراهم نبود و بررسی آن خود مجال دیگری می‌طلبد، اما آنچه که حاصل شد را می‌تواند در سه بخش تقسیم‌بندی نمود. در بخش داخلی؛ با توجه به تاریخچه شکل‌گیری کشور لبنان که ابتدا بعد از جنگ جهانی اول و

واکاوی علل بحران سیاسی لبنان (۲۰۱۹-۲۰۰۵)

فروپاشی امپراتوری عثمانی به همراه برخی دیگر از کشورهای منطقه با امضاء قرارداد سایکس-بیکو میان انگلستان و فرانسه تقسیم شد، لبنان تحت سرپرستی فرانسه قرار گرفت. در نهایت در سال ۱۹۴۳ به استقلال رسید؛ اما ترکیب جمعیتی این کشور که متشکل از گروه‌های نژادی و دینی مختلف بود، مانعی بر سر راه شکل‌گیری هویت ملی منسجم شد و از همان ابتدا به خاطر عدم تعریف ملیت واحد و در مقابل پافشاری بر حقوق طایفه‌ای و قبیله‌ای سبب‌ساز بحران‌هایی شد که همچنان پس از گذشت چندین دهه گریبان‌گیر ساختار اجتماعی و سیاسی در لبنان می‌باشد. عامل فوق به خودی خود و به دلیل نبود دولت کارآمد جهت مدیریت شرایط بحرانی در این کشور، عرصه را برای حضور و نقش‌آفرینی بازیگران و موجودیت‌های دولتی و غیردولتی خارجی فراهم کرد. در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی دولت‌های بزرگ‌تر و ذی‌نفوذ که از قدرت بیشتری برخوردارند، برای اعمال بازیگری در کشورهای دستخوش تحولات این‌چنینی پا به عرصه ظهور می‌گذارند و با ایجاد ائتلاف و اتحاد با گروه‌های داخلی در جهت همراهی آن‌ها با سیاست‌های تعریف‌شده‌ی خود، بر کسب منفعت هرچه بیشتر روی می‌آوردند. در این لایه از سطح بررسی می‌توان عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران را مهم‌ترین کشورهای منطقه‌ای و ایالات متحده آمریکا و فرانسه را مهم‌ترین کشورهای بین‌المللی دخیل در امور لبنان که هم به‌طور مستقیم و هم از طریق گروه‌های نیابتی خود حضور فعال داشتند، عنوان کرد که با نقش‌آفرینی برای کسب منافع خود، بر تشدید بحران سیاسی لبنان در فاصله زمانی ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۹ افزودند. از منظر رویکرد لیتل نیز حکومت لبنان به دلایل مورد بررسی در مقاله دارای انسجام سیاسی اجتماعی پایینی است و در قالب حکومت‌های دستخوش بی‌نظمی قابل بررسی است. گروه‌های فرقه‌ای و مذهبی گوناگون در این کشور خود پیوندهای گسترده‌ای با بازیگران منطقه‌ای و حتی بین‌المللی دارند. پیوند شیعیان با ایران و نزدیکی جریان ۱۴ مارس با عربستان سعودی و حمایت آمریکا و فرانسه از مسیحیان لبنان را در این قالب می‌توان مورد توجه قرار داد. در واقع بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی از گروه‌های مختلف داخلی در راستای اهداف منطقه‌ای خود استفاده می‌کنند که خود تصویری از محیط امنیتی تعادل‌قوای نامتقارن را نشان می‌دهد البته پس از شکل‌گیری شورش و جنگ داخلی در سوریه، ناآرامی‌های این کشور نیز پیامدهای امنیتی قابل توجهی

فصلنامه بحران پژوهی جهان اسلام

بر لبنان داشته و تعارضات میان بازیگران داخلی لبنان را دامن زد. حزب الله لبنان در کنار متحد منطقه-ای خود، جمهوری اسلامی ایران، نقش پررنگی را حداقل در برخی مقاطع زمانی در حمایت از حکومت سوریه ایفا نمود.

Translated References to English

- Abbasi, M., Sadeghi, H. (2011). The influence of American and French interests on Iran-Lebanon relations. Case study: Comrade Hariri's assassination. *Middle East Studies Quarterly*, 19(3), 61-96 (**In Persian**)
- Abdullah Khani, A. (2003). Theories of security. Abrar Contemporary Cultural Institute of Tehran (**In Persian**)
- Aburaj, Z. (2023). A New Perspective on Political Economy and North Africa. With the efforts of Joel Benin, Bassam Haddad and Sherin Sikli. Translated by Seyed Amir Niakoi and Reza Simbar, Tehran; Publication of the audience (**In Persian**)
- Abiyad, P. (2010). The formation of Hezbollah's power in 2006-2009; Basics and future approaches. Translated by Saber Gol Anbari. *Islamic World Strategic Studies Quarterly*, 11(2), 109-126 (**In Persian**)
- Ahmadinejad, H., Karimi, G. (2022). The function of political psychology in the world of diplomacy. *Scientific journal on culture of diplomacy studies*, 1(3), (**In Persian**)
- Alikhani, M. (2022). Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia; Foreign policy, bilateral relations and regional order. Tehran; The world of politics (**In Persian**)
- Atzili, Boaz. (2010). State weakness and "vacuum of power" in Lebanon. *Studies in Conflict & Terrorism*, 33(8), 757-782.
- Anusha, I. (2009). The 33-day war in Lebanon and its actors. *Quarterly Journal of Political and International Studies*, 1(1), 139-156 (**In Persian**)
- Ayoub, M. (2023). The Middle East from collapse to order. Translated by Mehdi Zibai and Sajjad Bahrami Moghadam, second edition, Tehran; Strategic Studies Research Institute (**In Persian**)
- bakhshi, A., Mozdkhah, E., Yousefi, H. (2021). The Process of Nation-State building and its Role in Shaping the Lebanese Crisis. *The Fundamental and Applied Studies of the Islamic World*, 3(7), 9-39 (**In Persian**)
- Baroudi, Sami. E., & Salamey, Imad. (2011). US-French collaboration on Lebanon: How Syria's role in Lebanon and the Middle East contributed to a US-French Convergence. *The Middle East Journal*, 65(3), 398-425.
- Baumann, H. (2021). The causes, nature, and effect of the current crisis of Lebanese capitalism. *In Power-Sharing after Civil War* (pp. 61-77). Routledge.
- Daher, J. (2022). Lebanon, how the post-war's political economy led to the current economic and social crisis. European University Institute.
- Diez, T., Bede, I., Dacasta, A, F. (2014). Key concepts in international relations. Translated by Sajjad Heydarifard, Tehran; The broadcast (**In Persian**)

- Fallahnejad, A., Fallah, M., Mahmoudzadeh, F. (2016). The effect of ethnic and religious divide on political instability in Lebanon. *Political Studies Quarterly*, 10(4), 120-97 **(In Persian)**
- Ghasem, N. (2013). *Lebanon's Hezbollah: its policy, past and future*. Translated by Mohammad Mahdi Shariatmadari, 4th edition, Tehran; Publishing information **(In Persian)**
- Ghasemi, F. (2013). *Principles of international relations*. Fifth edition, Tehran; Publication of Mizan **(In Persian)**
- Golchin, A. (2018). Hezbollah and facing Lebanon's internal challenges. *Islamic World Strategic Studies Quarterly*, 20(4), 5-28 **(In Persian)**
- Izadi, V. (2015). French foreign policy towards the Middle East and North Africa. *Foreign Relations Quarterly*, 8(4), 186-157 **(In Persian)**
- Kaviani, R., Shadlo, S. (2015). Methodological debate about theories of international relations from the perspective of philosophy of science. *Political Science Quarterly*, 12(1), 169-145 **(In Persian)**
- Keshavarz Shokri, A., Sadeghian, H. (2012). Autopsy of foreign policy and the positions of Western opposition actors in the 33-day war in Lebanon. *Islamic World Political Research Quarterly*, 3(1), 71-96 **(In Persian)**
- Khederlarian, E. (2022). The importance of revolutions: the case of Lebanon in the 2019 October Revolution.
- Khodayari, A.A. (2019). *The assassination of Rafiq Lebanon*. Isfahan: Kashif Alam Publishing **(In Persian)**
- Lefèvre, R. (2014). The roots of crisis in Northern Lebanon (pp. 1-89). Washington: Carnegie Endowment for International Peace.
- Nader, S. (2022). *Success and Failure of Revolutions in Lebanon* (Doctoral dissertation, Lebanese American University).
- Pasha Ghasemi, A. (2009). Lebanon's 2009 parliamentary elections; Contexts, results and implications. *Islamic World Regional Studies Quarterly*, 10(1), 189-167 **(In Persian)**
- Masoumi Zare, C. (2014). The role of Lebanon's internal resources in shaping the convergence process of Amal and Hezbollah. *Middle East Studies Bi-Quarterly*, 22(1), 123-99 **(In Persian)**
- Niakooee, A. (2016). The Examination of the Reasons behind the Rise of Takfiri Groups in the Middle East (2011—2015). *World Politics*, 4(4), 128-103 **(In Persian)**
- Qawam, S.A. (2017). *Principles of foreign policy and international politics*. 22nd edition, Tehran; Organization for studying and compiling humanities books of universities (Samt) **(In Persian)**
- Seifzadeh, S.H. (2011). *Principles of international relations (a and b)*. 7th edition, Tehran; Publication of Mizan **(In Persian)**
- Sharifi-Tarazkahi, H., Rahimi, A. (2011). Hezbollah movement in the light of developments after September 11. *Defense Management and Research Quarterly*, 11(4), 33-62 **(In Persian)**

فصلنامه بحران پژوهی جهان اسلام

Zahrani, M., Maliki, S. (2015). Political sociology and sectarianism in Lebanon. Foreign Relations Quarterly, 8(1), 177-199 (In Persian)

